

### بسم الله الرحمن الرحيم

### الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

## نکته اخلاقی

### علم همراه با تقوی:

چون شروع بحث است مناسب است یک روایتی را تمیناً ذکر کنیم؛ «عَنِ النَّبِيِّ (ص): مَنْ أَزْدَادَ عِلْماً وَ لَمْ يَزِدْهُ هُدًى لَمْ يَزِدْهُ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْداً»<sup>[۱]</sup> در این روایت پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید کسی که علمش اضافه شود، ازدیاد علم پیدا کند اما هدایت و تقوای او اضافه نشود «لَمْ يَزِدْهُ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْداً» هر چه علم او اضافه می‌شود بُعدش از خدا بیشتر می‌شود و این خیلی مطلب مهمی است.

حالا در بعضی از روایات که نقل شده دارد «من ازداد علماً و لم يزد هدى» در بعضی از نقل‌ها دارد «ولم يزد في الدنيا زهداً» این روایت به خوبی دلالت دارد که به همین میزانی که ما دنبال ازدیاد علم هستیم باید دنبال ازدیاد هدایت و تقوا هم باشیم، اینطور نیست که بگوئیم ما در علم کوشش می‌کنیم، در همین تقوا به همین اقلش قناعت کنیم کافی است، نه!

بر حسب همین روایت، آنچه از این روایت استفاده می‌کنیم، علم طوری است که اگر در کنارش تزکیه، تقوا، هدایت یا بر حسب آن نقل، زهد در دنیا نباشد همین علم موجب بُعد از خدای تبارک و تعالی است، حالا علم فقه، تفسیر، توحید، اخلاق و هر علمی می‌خواهد باشد. اگر در کنار ازدیاد علم ازدیاد تقوا نباشد بدانیم که همین علم موجب دوری ما از خدا می‌شود. به اصطلاح ما یک شرط و جزای شرط خیلی روشنی است، یعنی روشن این است که پیامبر آن را برای ما بیان فرموده که اگر کسی دنبال ازدیاد علم برود و دنبال ازدیاد تقوا نرود، چه بخواهد و چه نخواهد این علم موجب بُعد از خدا می‌شود.

### اطلاق مبعديت علم بدون تقوی:

آیا مقصود این است که غالباً اینطور است؟ یا مقصود این است که این علم برای بعضی از علما موجب بُعد از خدا می‌شود اما در همه اینطور نیست، یا نه؟ بر حسب ظاهر این روایت اگر انسان درونش را فقط صرف علم کند اما خودش را مهذب و تزکیه نکند، در عباداتش تجدید نظر نکند، تحوّل در عباداتش ایجاد نکند، اهل نوافل نباشد، خدایی نکرده اهل ترک حرام نباشد، اگر یک آدمی اینطور باشد همین علمی هم که پیدا کرده خودش مبعّد او از خدا است، ظاهر همین است یعنی ما نباید بیائیم این روایت را توجیه کنیم بگوئیم این «لم يزد من الله إلا بُعداً» نسبت به بعضی از افراد است، آنهایی که علم را طریق برای دنیا طلبی قرار بدهند، آنهایی که علم را طریق برای خواسته‌های دنیوی و هواهای نفسانی‌شان قرار بدهند، این علم موجب بُعد از خدا می‌شود اما اگر کسی علمی پیدا کرد، علم را هم طریق برای دنیا طلبی قرار نداد این بُعد از خدا پیدا نمی‌کند، این خلاف ظاهر روایت است. ظاهر این روایت این است که خود این علم چه بخواهد چه نخواهد اگر در کنارش ازدیاد تقوا و هدایت نباشد او را از خدا دور می‌کند.

### دلیل مبعدیت علم بدون تقوی:

چطور می‌شود علم بدون تقوا انسان را از خدا دور کند، این یک مقداری جای تأمل و دقت دارد انسان خودش این را یک مقداری باز کند و این مطلب برایش وجدانی شود که علم بدون تقوا موجب دوری از خداست. یک جهتش همین است علمی که انسان را به منبع علم نزدیک نکند دور می‌کند، خواه ناخواه این علم غرور می‌آورد. علمی که انسان را به صاحب اصلی علم نزدیک نکند معلوم می‌شود که از او دور می‌کند، او را مستقل نشان می‌دهد، او را مغرور قرار می‌دهد و خود همین، یا لااقل این است که همین علم موجب غفلت می‌شود، این هم یک بیان برای این روایت است، علمی که انسان را به خدا نزدیک نکند، علمی که کنارش هدایت و تقوا نباشد، پس این علم موجب غفلت از خدا شده، غفلت از خدا هم بعد از خدا می‌آورد.

ما این مطلب را واقعاً باور کنیم، این روایت را توجیه نکنیم و نگوئیم برای بعضی از اشخاص است، آنهایی که علم را در طریق دنیاطلبی‌شان می‌خواهند قرار بدهند اینها از خدا دور می‌شوند، آن آدم بی‌سواد عامی که صبح می‌رود درب مغازه‌اش را باز می‌کند و سیزی می‌فروشد و کسب حلالی دارد این آن به آن به خدا نزدیک می‌شود و رزق حلال به دست می‌آورد، این آدم جاهل آدمی است که مؤاخذه و حساب و کتابش هم در قیامت خیلی آسان است، البته این آدم جاهل عبادتش هم در نزد خدا در همین حدّ خودش است، اما آدم عالم اگر این علم در کنارش تقوا نباشد چون موجب غفلت از خدا شده آن به آن او را از خدا دور می‌کند.

### ارزش علم همراه تقوا:

حالا همین علم اگر در کنارش تقوا باشد این انسان کجاست؟ انسانی می‌شود که یک ساعت عمرش به اندازه‌ی هفتاد سال آن جاهل برابری می‌کند، این طرف قضیه هم هست. ما نباید خودمان را فریب بدهیم، من یک وقتی عرض می‌کردم واقعاً اگر می‌بینیم این علوم طلبگی روز به روز هواهای نفسانی انسان را بیشتر می‌کند آدم رها کند، اگر می‌تواند مقابله کند و کنارش تزکیه پیدا کند، تهذیب هم مراتب دارد، ما نمی‌گوئیم اعلی درجه‌ی تزکیه و تهذیب، بالآخره انسان در یک حدّی خودش را قانع کند که عبادات من در این ماه رمضان و امسال یک مقداری به لطف خدا بهتر از گذشته بود، نمازم تغییر کرده ترک گناهم بیشتر شده، این دعایی که واقعاً خیلی دعای عجیبی است و باید زیاد آن را بخوانیم؛ ظاهراً در ماه شعبان است که این دعا وارد شده و خیلی از بزرگان هم این دعا را در قنوت‌شان می‌خوانند، «اللهم اقم لنا من خشیتک ما یحول بیننا و بین معصیتک» روی این «اللهم اقم» خیلی تکیه کنید، یعنی خشیک یک چیزی است که خدا باید نصیب انسان کند، خدا به انسان بدهد که این حائل بین انسان و معصیت خدا بشود.

آدم همینطور بنشیند و بگوید من می‌خواهم خشیت از خدا داشته باشم نمی‌شود، باید اینقدر خودش را آماده کند، قابلیت پیدا کند تا خدا یک قسمتی از این خشیت را به او بدهد، یک سهمی از این خشیت را به او بدهد که بین او و معصیت مانع شود، این خیلی مطلب مهمی است، ما هر روز خودمان را بررسی کنیم ببینیم این خشیت چه مقدار نصیب ما شد، یک سال، دو سال عمر دائماً می‌گذرد، خشیت نسبت به خدا بیشتر شده یا نه؟

### توفیق درس و بحث در سایه نعمت آسایش و امنیت:

باید در اول سال همانطوری که خدا را شکر می‌کنیم، خدا ما را زنده نگه داشت که سال تحصیلی را با لطف و فضل و رحمت خودش شروع کنیم و إن شاء الله توفیق پیدا کنیم مریض نشویم و مشکلی برایمان به وجود نیاید و بتوانیم تا پایان سال بحث را به خوبی ادامه دهیم. الآن شما ببینید عده‌ای بودند در سوریه، سوریه حوزه‌ی خیلی خوبی داشت و ما هم شعبه‌ای از مرکز فقهی آنجا داشتیم که چند هزار طلبه داشت، شاید انسان وقتی آنجا می‌رفت فکر می‌کرد آرام‌ترین جای دنیا آنجاست و مشکلی ندارد ولی حوزه‌اش الآن متلاشی شده! یک استادش به نجف رفته، یکی به افغانستان رفته، یکی به پاکستان رفته، یکی به مشهد رفته، طلبش هم همینطور آواره‌اند.

یک وقتی مرحوم والد ما (رضوان الله تعالی علیه) در همین مسجد مدرسه آیت الله العظمی گلپایگانی (ره) - عصرها که بحث

اصول داشتند. یک چهارشنبه‌ای ایشان می‌فرمودند آقایان تا اوضاع اینقدر آرام است تا می‌توانیم درس بخوانیم و این جلسات را تشکیل بدهیم و قدر بدانیم، بی‌جهت درس را تعطیل نکنید، سرسری نگیرید، با حضور قلب و فکر دقیق در درس حاضر شوید، بعد می‌فرمایند معلوم نیست که همیشه اوضاع این چنین باشد، الآن ما نظیرش را در سوریه دیدیم، لذا باید به این جاها توجه کنیم و خدا را شاکریم ولی از خدا بخواهیم که واقعاً در کنار ازدیاد علم ازدیاد هدایت و تقوا و خشیت خودش را هم نصیب ما بفرماید إن شاء الله.

### خلاصه مباحث گذشته: شروط متعاقدين (شرط اول بلوغ)

بحث ما در بحث کتاب البیع بر حسب متن تحریر الوسیله‌ی امام (رضوان الله تعالی علیه) است رسیدیم به شرایط متعاقدين، در سال گذشته شرط اول که عبارت از بلوغ بود را بحث مفصلش را مطرح کردیم. که ملاحظه کردید که بحث‌های چالشی و استدلالی و اجتهادی فراوانی داشت، شرطیت بلوغ برای متعاقدين.

### شرط دوم عقل:

بر حسب عبارت امام (رضوان الله تعالی علیه) شرط دوم، فرمودند: «الثانی العقل فلا یصحّ بیع المجنون»، شرط دوم برای متعاقدين؛ عقل است، اگر متعاقدين هر دوی آنها یا یکی از آنها دیوانه باشد این بیع صحیح نیست.

### دلیل عدم تعرض شیخ به این شرط

مرحوم شیخ در کتاب مکاسب وقتی شرایط متعاقدين را بیان فرمودند این شرط را ذکر نکردند و شاید علتش این باشد که شرط سومی که برای متعاقدين بیان می‌کنیم قصد است که متعاقدين باید نسبت به مدلول عقد قاصد باشند و قصد المجنون کالعدم است، این کلاً قصد است، این یک علتش است که بگوئیم این شرط را در ضمن شرط سوم قرار بدهیم. علت دیگر این است که چون روایاتی که در مورد صبی بود و ادله‌ای که در مورد «لا یجوز امر الغلام حتّی یحتلم و المجنون حتّی یفیک»، آن روایات و ادله‌ای که در مورد عدم صحّت بیع صبی مطرح شد کلام در مجنون نفس الکلام فی الصبی است، یعنی دیگر نیاز به اینکه ما این را جدا بیان کنیم نیست چون ادله‌اش واحد است، ادله‌اش یکی است و مرحوم شیخ که متعرض این نشدند از این جهت است.

پس بگوئیم علت اینکه شیخ در مکاسب که بحث استدلالی است متعرض نشدند یکی از این دو امر است، یا وقتی بحث از صبی تمام شده همان حکمی که در مورد صبی است در مورد مجنون است من دون فرق بینهما، ادله‌شان ادله‌ی واحد است مخصوصاً روایاتی که تماماً مشترک بود یا بگوئیم این را در ضمن شرط ثالث قرار بدهیم که مسئله‌ی قصد است. حالا اینجا در اصل مطلب بحثی نیست حالا بخواهد در ضمن آن باشد یا در ضمن شرط ثالث باشد بحثی وجود ندارد که معامله‌ی مجنون باطل است، اگر کسی که مجنون است حالا یا بایع و مشتری هر دوی‌شان مجنون باشند یا احدهما باطل است.

### فرق بیع صبی و مجنون:

بین بیع صبی و بیع مجنون فرق وجود دارد و آن این است که از نظر عقلایی اگر صبی اذن ولی برایش باشد ولی به او اذن بدهد، چون یادتان هست که گفتیم در بحث بیع صبی، صبی ممیز مراد است و در غیر ممیز اصلاً بحثی ندارد، یعنی فقها در صبی غیر ممیز اختلاف نکردند و تمام این اختلافاتی که در معامله‌ی صبی است در صبی ممیز است. در صبی ممیز قائل هم داشتیم افرادی می‌گفتند اگر ولی او آمد اجازه داد یا اگر اذن قبل از معامله بود این معامله‌اش صحیح است، یعنی بیع صبی قابلیت اتصاف به صحّت را دارد ولی بیع مجنون این قابلیت را ندارد! اگر یک مجنونی آمد معامله کرد، بیع مجنون قابلیت اتصاف به صحت هم ندارد، یک دیوانه‌ای آمد یک معامله‌ای کرد، هیچ فقیهی احتمالش را هم نداده که اگر ولی این مجنون آمد معامله را اجازه کرد این معامله صحیح است، لذا این فرق بین اینها وجود دارد و یک نتیجه‌ای می‌خواهیم بگیریم.

### حکم بیع صبی:

ما قبلاً رأی مشهور را تثبیت کردیم، رأی شیخ اعظم انصاری، صاحب جواهر که همین بود که معامله‌ی صبی باطل است، منتهی یک بحثی داشت که آنجایی که صبی به عنوان الآلة واقع می‌شود که آیا درست است یا نه؟ استثناست یا استثنا نیست که بحث دیگری بود. حالا این را هم می‌خواهیم به عنوان تکمیل آن مباحث عرض کنیم. می‌گوئیم بیع مجنون قابلیت اتصاف به صحت را ندارد، چه ولی‌اش آن بدهد یا بعد معامله هم اجازه بدهد باز هم فایده ندارد، کالعدم است.

چون این رفع القلم عن الصبی حتی يحتلم و عن المجنون حتی یفیک، یا لا يجوز امر الغلام فی الصبی حتی يحتلم و فی المجنون حتی یفیک، بگوئیم قرینه سیاق اقتضا می‌کند که همان فتوا و همان نظر باز تأیید بشود که بیع صبی هم قابلیت ندارد، چون این طرف قضیه که واضح است و نمی‌توانیم بگوئیم چون بیع صبی قابلیت اتصاف به صحت دارد پس بیع مجنون هم قابلیت دارد، هرگز! بیع مجنون اصلاً قابلیت ندارد.

## ادله شرط دوم

### نصوص:

مستند این شرط دوم همان مستنداتی است که به عنوان نصوص و روایات در باب بیع الصبی مطرح کردیم.

### ان قلت:

اینجا برخی آمدند گفتند قصد از صبی ممیز تمشی می‌شود ولی مجنون فاقد القصد است، مجنون که می‌گوید بعتُ مثل آدم نائم می‌ماند، مثل طوطی می‌ماند، حالا وقتی این کلمات را به طوطی می‌گوئیم که بگو، آن طوطی قصد می‌کند؛ اصلاً در طوطی قصد معنا ندارد و از اموری است که مختص به انسان است، گفتند مجنون فاقد القصد است و در نتیجه از این باب معامله‌ی مجنون باطل است.

### قلت:

جواب این است که ما قبول نداریم مجنون فاقد القصد باشد البته در بعضی از موارد مجنون فاقد القصد است ولی در بعضی موارد مجنون قاصد هم هست، یک آدم دیوانه است ولی می‌گوئیم چکار کنی؟ می‌گوید می‌خواهم بفروشم، قصد می‌کند و تمشی قصد از مجنون به مکان من الامکان است.

لذا اصلاً نمی‌توانیم بیائیم این شرط دوم را داخل در شرط سوم قرار بدهیم و این را نمی‌توانیم به عنوان دلیل قرار بدهیم و بگوئیم چون مجنون فاقد القصد است پس معامله‌اش باطل است، نه! همان نصوص و روایات است.

## اجماع:

صاحب جواهر اینجا یک تعبیری دارد که می‌فرماید «بل الإجماع بقسمیه»<sup>[2]</sup> یعنی علاوه بر نصوص روایات اجماع محصل و منقول هم داریم.

## ضرورت دین و مذهب:

علامه در تذکره ادعای اجماع کرده یا دیگران هم ادعای اجماع در این مورد کردند، باز بالاتر می‌گوید «بل الضرورة من الدین» ضرورت یعنی مذهب، باز بالاتر می‌گوید «من الدین» یعنی سه مرحله کرده؛ اول اجماع، دوم ضرورت مذهب، سوم ضرورت دین.

## موضوع بحث بعدی:

شرط سوم؛ قصد: شرط سوم که قصد است را ان شاء الله فردا می‌خوانیم.

[1] تنبيه الخواطر: 2 / 21، منتخب ميزان الحكمه: 404.

[2] جواهر، جلد 22 صفحه 265.